

تجربه‌های نزدیک به مرگ؛ بررسی چیستی و نحوه دلالت آن در اثبات حیات پس از مرگ

حمید رضانیا*

مجتبی اعتمادی‌نیا**

چکیده

این نوشتار می‌کوشد ضمن پرسش از چیستی تجربه‌های نزدیک به مرگ و اطلاع از جزئیات و ابعاد متنوع آن، نحوه دلالت آن را در اثبات آگاهی مستقل از کالبد فیزیکی و تداوم حیات انسان پس از مرگ، محل بحث و بررسی نقادانه قرار دهد. بررسی‌های به عمل آمده در نهایت نشان می‌دهد که اگرچه هیچ ویژگی یا نوع خاصی از تجربه‌های نزدیک به مرگ به تنهایی نمی‌تواند نظریه بقا را به انتخابی موجه بدل کند، اما هنگامی که مجموعه‌ای از ویژگی‌ها یا انواعی از تجربه‌های نزدیک به مرگ با این هدف مطمح نظر قرار می‌گیرد، انتخاب فرضیه بقا صورت معقول‌تری می‌یابد. اما از آنجا که وقوع مرگ زیست‌شناختی درباره هیچ یک از تجربه‌گران قابل اثبات نیست، نمی‌توان صرفاً با استناد به این پدیده، درباره سرانجام آگاهی انسان پس از توقف کامل و برگشت ناپذیر فعالیت‌های مغزی نظریه‌ای بنا نهاد. به این ترتیب، صرفاً می‌توان روایتی حداقلی از فرضیه بقا را در باب تجربه‌های نزدیک به مرگ محتمل دانست. بر این اساس، فرضیه بقا به امکان وجود آگاهی فارغ از کالبد فیزیکی در انسان فرو کاسته خواهد شد. به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از شواهد و قراین ناظر به تجربه نزدیک به مرگ می‌تواند ما را در انتخاب این روایت محدود از فرضیه بقا موجه جلوه دهد.

کلیدواژه‌ها: تجربه نزدیک به مرگ، مرگ بالینی، مرگ زیست‌شناختی، حیات پس از مرگ، فرضیه بقا.

* استادیار جامعه‌المصطفی‌العالمیه (نویسنده مسئول) rezania110@gmail.com

** دانشجوی دکتری فلسفه تطبیقی، دانشگاه علامه طباطبائی
[تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۲۵]

مقدمه

امروزه فیلسوفان دین در حوزه برهان‌های پسینی ناظر به حیات پس از مرگ، از مقوله‌ای به نام تجربه‌های نزدیک به مرگ (near-death experiences) سخن می‌گویند. این موضوع، که دست‌کم فصل مشترک بررسی‌های فراروانشناسی، روان‌شناسی، روان‌پزشکی، طب بیمارستانی (hospital medicine)، فلسفه دین و روان‌شناسی دین به شمار می‌رود، امروزه توجه بسیاری از کسانی را که علاقه‌مندند گزاره‌های دینی را با روشی غیر از روش سنتی استدلال‌های فلسفی و کلامی به اثبات برسانند، به خود جلب کرده است. از آنجایی که آمار افراد صاحب چنین تجربه‌ای در دهه‌های اخیر طبق برخی از بررسی‌ها کاملاً غیرقابل تصور بوده است (Elsaesser Valarino, 1997: 6) عده‌ای بر آنند که تجربه‌های نزدیک به مرگ، امروزه ملموس‌ترین پدیده‌ای است که وجود روح و ادامه حیات آن را پس از مرگ به اثبات می‌رساند. در واقع، مواد خام استدلال‌های فلسفی و کلامی این گروه از پژوهشگران، به جای آنکه مفاهیم انتزاعی و گزاره‌های درون‌دینی ناظر به حیات پس از مرگ باشد، گزارش‌های متعدد کسانی است که آگاهانه در فرآیند مرگ بالینی (clinical death) یا وضعیتی نزدیک به آن، احساس جدایی از بدن فیزیکی و مواجهه با بسیاری از پدیده‌ها و رویدادهای کم و بیش مشابه را از سر گذرانده‌اند.

صاحبان چنین تجربه‌هایی از موجودیت غیرجسمانی خود، که با حالاتی نظیر احساس آرامش وصف‌ناپذیر، ورود به دالان تاریکی، مشاهده نوری خیره‌کننده و لبریز از عشقی نامشروط (unconditional love)، ملاقات با موجودات روحانی، مرور رویدادهای زندگی و احساس قضاوت درباره خود قرین است، آگاهی کامل داشته‌اند؛ به نحوی که اغلب توانسته‌اند پس از پشت سر گذاردن این وضعیت، تمام این خاطرات را با دقت و وضوح کامل برای دیگران روایت کنند. این افراد عمدتاً با از سر گذراندن چنین تجربه‌ای، تأثیراتی مثبت در زندگی خود پدید می‌آورند و به نظر اغلب آنان، مواجهه با مرگ علاوه بر آنکه ترس از مرگ را به نحوی باورنکردنی از وجود آنان زائل کرده، به زندگی شخصی آنان نیز معنای بیشتری بخشیده است.

در دهه‌های گذشته، محققان با بررسی صدها مورد از گزارش‌های مربوط به تجربه نزدیک به مرگ دریافته‌اند که صاحبان این تجربه‌ها، فارغ از سن، نژاد، دین یا ملیتشان،

روایت‌های نسبتاً مشابهی از این رویداد عرضه کرده‌اند و این مشابهت‌ها از نظر کمیت و کیفیت به گونه‌ای است که به اعتقاد برخی باید احتمال تصادف، توهم و اختلالات روانی و عصبی را در این باره به شدت تردیدآمیز تلقی کرد. امروزه نظریه‌های فراشخصیتی (transpersonal) در باب تجربه‌های نزدیک به مرگ، به جد در پی آنند تا اثبات کنند که این تجربه‌ها به جای آنکه ناشی از اختلالات مغزی و روانی و محصول توهمات و برساخته‌های ناخودآگاه و احياناً خودآگاه روانی فرد باشند، اصولاً نشئت گرفته از ساحت روحانی و فراشخصیتی انسان‌هاست. از سوی دیگر، عده‌ای از پژوهشگران مدعی‌اند که تبیین‌های فیزیولوژیکی و روان‌شناختی و بعضاً اسطوره‌شناختی (mythological) آنان بی‌آنکه این تجربه را ناظر به حیات پس از مرگ بینگارد یا امکان وجود آگاهی مستقل از کالبد فیزیکی را لازمه صحت آن بدانند، قادر است برای همه ابعاد متنوع این تجربه، تبیینی بسنده ارائه دهد. این نوشتار در ادامه می‌کوشد نخست مبتنی بر روشی پدیدارشناسانه^۱ به بررسی ابعاد مختلف تجربه نزدیک به مرگ بپردازد. آنگاه با رویکردی فلسفی-کلامی، نقش و نحوه دلالت آن را در اثبات حیات پس از مرگ، محل بحث و تأمل قرار دهد.

۱. پدیدارشناسی تجربه‌های نزدیک به مرگ

قضاوت و اظهارنظر در باب تجربه‌های نزدیک به مرگ، نخست، موقوف شناخت و بررسی کیفیت پدیدار شدن آن بر تجربه‌گران است. پدیدارشناسی تجربه نزدیک به مرگ می‌تواند با بهره‌گیری از شرح و توضیح مراحل مختلف این تجربه، تصویری روشن از ویژگی‌ها، مشابهت‌ها و اختلافات آن به دست دهد. این کار معمولاً با بررسی مجموعه‌ای از تجربه‌ها و طبقه‌بندی مراحل و ویژگی‌های خاص هر یک صورت می‌بندد (San Filippo, 1993). در باب تجربه‌های نزدیک به مرگ، تصویری که معمولاً از یک الگوی کامل آن ترسیم می‌شود به ندرت واقع می‌شود و معمولاً هر تجربه صرفاً با برخی از مراحل و ویژگی‌ها همراه است. بر این اساس، در این بخش بحث را با بررسی نسبتاً جامعی در باب چیستی و ویژگی‌های تجربه آغاز می‌کنیم و در ادامه، نوع و میزان مشابهت‌ها و افتراقات تجربه‌های ثبت‌شده و امکان وجود هسته مشترک در آنها را محل بحث و تأمل قرار خواهیم داد.

۱.۱. چستی تجربه

به نظر می‌رسد نخستین پرسش نیازمند پاسخ در باب تجربه نزدیک به مرگ، پرسش از چستی و معنای اصطلاحی آن باشد. در این زمینه، ایضاح سه مفهوم در هم تنیده «مرگ»، «وضعیت یا حالت نزدیک به مرگ» و «تجربه نزدیک به مرگ» (که آمیزه‌ای از دو مفهوم پیشین است) ضروری می‌نماید.

ریموند مودی (Raymond Moody)، پدر تجربه‌های نزدیک به مرگ، که واضع این اصطلاح نیز به شمار می‌رود، معتقد است مرگ در تجربه‌های نزدیک به مرگ به معنای عدم امکان بازگشت فعالیت‌های حیاتی است. در این تعریف، چنانچه فردی تحت هر شرایط فیزیولوژیکی به حیات بازگردانده شود، مرده محسوب نخواهد شد، هرچند همه علائم حیاتی برای مدت طولانی قابل ردیابی نباشد. این تعریف، محدودترین معنای مرگ است که بالطبع در هیچ یک از تجربه‌های نزدیک به مرگ محقق نخواهد شد. مودی در نخستین کتاب خود با التزام به این تعریف، از پدیده مورد بحث با عنوان «تجربه نزدیک به مرگ» یاد می‌کند (Moody, 1975: 135-139).

بدین ترتیب، چنانچه به تعریف مودی از مرگ ملتزم باشیم و آن را بر مبنای مؤلفه برگشت‌ناپذیری تعریف کنیم، باید اذعان کنیم که هیچ یک از تجربه‌گران واقعاً نمرده‌اند و نهایتاً در شرایط نزدیک به مرگ قرار داشته‌اند و از این رو با نام‌گذاری دقیق و معناداری مواجهیم.

بر این اساس، تجربه‌های نزدیک به مرگ، غالباً^۲ در حین مرگ بالینی و نه مرگ زیست‌شناختی (biological death) رخ می‌دهند، چراکه در مرگ زیست‌شناختی، امکان بازگشت فرد به لحاظ نظری به کلی منتفی است، اما این امکان در مرگ بالینی هنوز پابرجاست. البته در این میان، برخی دیگر معتقدند مرگ بالینی در نگاه تخصصی معنای دقیق‌تری دارد و بر اساس آن می‌توان برخی از تجربه‌گران را مرده انگاشت. این گروه از پزشکان معتقدند مرگ، فرآیندی تدریجی است که همواره در مراحل اولیه آن، امکان بازگشت و تغییر وضعیت وجود دارد. به همین دلیل، بلافاصله پس از ایست قلبی تلاش می‌شود تا حیات از دست‌رفته قلب و سایر اندام‌ها دوباره بازگردانده شود. بنابراین، چنانچه در مراحل آغازین و برگشت‌پذیر مرگ، اقدام مؤثری به ثمر نرسد، مرحله برگشت‌ناپذیر مرگ در اثر آسیب‌های جبران‌ناپذیری که به اندام‌های مختلف

تجربه‌های نزدیک به مرگ: بررسی چستی و نحوه دلالت آن در اثبات حیات پس از مرگ / ۹۳

وارد شده، آغاز می‌شود. این مرحله اخیر در ادبیات غیرمتخصصان مرگ نامیده می‌شود اما در واقع، مرگ طی روندی تدریجی تحقق می‌یابد (Parnia, 2006: 37). به نظر می‌رسد هر دو تعریف ارائه‌شده در باب مرگ را، علی‌رغم تفاوت در تعبیر، می‌توان ناظر به معنایی واحد دانست؛ به این معنا که مرگ زیستی در تعریف نخست، همان مرحله برگشت‌ناپذیر مرگ در تعریف دوم است. به این ترتیب، تعریف اصطلاح دوم یعنی «وضعیت یا حالت نزدیک به مرگ» نیز واضح خواهد بود. وضعیت یا حالت نزدیک به مرگ، به شرایطی اطلاق می‌شود که طی آن، فرد در آستانه مرگ زیستی یا مرحله برگشت‌ناپذیر مرگ قرار گرفته است. چنان‌که گفته آمد، گاهی از این وضعیت با عنوان مرگ بالینی یاد می‌شود. البته در این میان، برخی با نظر به افق‌های مبهم پیش روی محققان در باب تعریف متقن «مرگ»، اصرار دارند تا در موارد ناظر به این پدیده به جای استفاده از اصطلاح مرگ بالینی، از همان مفهوم مبهم «وضعیت نزدیک به مرگ» (near-death state) استفاده کنند (Elsaesser Valarino, 1997: 1).

اما تعاریفی که تاکنون در تعریف اصطلاح «تجربه نزدیک به مرگ» ارائه شده را باید عمدتاً تعاریف توصیفی و ساختاری دانست. نخستین بار، ریموند مودی با احصای برجسته‌ترین ویژگی‌های هویت‌ساز این تجربه، به ارائه چنین تعریفی پرداخت (Moody, 1975: 11-12). پس از مودی پژوهشگران دیگری، نظیر کنت رینگ (Kenneth Ring) و ملوین مورس، (Melvin Morse) نیز کوشیدند با شناسایی هسته مرکزی این تجربه، تعریف توصیفی نسبتاً دقیقی از آن به دست دهند.

نکته قابل توجه در توصیف ساختاری تجربه نزدیک به مرگ آن است که مؤلفه‌های ذکرشده و ترتیب آنها در همه تجربه‌ها عمومیت ندارد. چنان‌که اغلب پژوهشگران یادآور شده‌اند، همه مؤلفه‌هایی که در توصیف ساختاری تجربه به آنها اشاره شد، به ندرت در یک تجربه واقع می‌شود؛ در عوض، بیشتر تجربه‌ها صرفاً شامل برخی از مؤلفه‌های ذکرشده هستند. ترتیب قرار گرفتن مؤلفه‌ها نیز در ساختار کلی تجربه بسیار متفاوت است.

۲.۱. ویژگی‌ها

اظهار نظر درباره ویژگی‌های تجربه نزدیک به مرگ بسیار متنوع و توأم با اختلاف نظرهای فراوان بوده است. چنان‌که انتظار می‌رود، نخستین اظهار نظر در این

باره از آن مودی در کتاب *زندگی پس از زندگی* است. وی در این اثر، ویژگی‌هایی را که از رهگذر بررسی نمونه‌های خود به آنها دست یافته، شامل موارد زیر می‌داند:

- احساس وقوع مرگ؛
- ماهیت وصف‌ناپذیر تجربه؛
- شنیدن صدای اطرافیان در لحظاتی که فرد در آستانه مرگ انگاشته شده است؛
- احساس آرامش و سکون؛
- شنیدن اصوات نامتعارف و بعضاً نامطبوع شبیه صدای زنگ، موسیقی، ناقوس، فریاد، وزش باد و ...؛
- احساس کشیده شدن همراه با ورود به درون تونلی تاریک؛
- احساس حضور خارج از کالبد؛
- ملاقات با دیگرانی که گاهی اقوام و دوستان و شخصیت‌های مذهبی شناخته‌شده‌اند و گاهی موجودات غیرمادی ناشناخته؛
- ملاقات با موجود نورانی؛
- احساس مواجهه با مرزی بازگشت‌ناپذیر؛
- بازگشتِ عموماً ناخواسته به زندگی (Ibid.: 10-77).

مودی در آثار بعدی خود، ویژگی‌های دیگری را نیز به این مجموعه افزود که عبارت بودند از: مواجهه با دانشی فراگیر و جامع؛ دیدار از قلمرو ارواح سرگردان؛ و نجات ماوراءالطبیعی (Moody, 1978: 9-28). علاوه بر این، ویژگی‌هایی از قبیل صعود به سوی آسمان و تجربه زمان و فضایی متفاوت نیز از جمله ویژگی‌هایی بود که مودی بعدها آن را در زمره ویژگی‌های تجربه به شمار آورد (مودی، ۱۳۷۳: ۲۷، ۳۰، ۳۱).

سایر پژوهشگران پس از مودی نیز موضوع ویژگی‌های تجربه نزدیک به مرگ را موضوعی مهم یافتند و ضمن بررسی الگوی مودی در نمونه‌های خود، جامعیت، دقت و فراگیری آن را محل بحث و بررسی قرار دادند و بعضاً الگوهای تازه‌ای پیشنهاد کردند. یکی از مهم‌ترین الگوهای پیشنهادی در این باره از آن کنت رینگ بود. وی عقیده داشت الگوهای پنج‌مؤلفه‌ای او شامل *احساس آرامش و سعادت مندی، احساس جدایی از کالبد فیزیکی، ورود به تاریکی، مشاهده نور درخشانده و ورود به نور*، در مقایسه با الگوی مودی، جامعیت و دقت بیشتری دارد (Ring, 1980: 40). سایر پژوهشگرانی که در این باره کاوش کردند نیز الگوهای خاص خود را پیشنهاد داده‌اند.

تجربه‌های نزدیک به مرگ: بررسی چستی و نحوه دلالت آن در اثبات حیات پس از مرگ / ۹۵

برخی ضمن تأیید اصول یافته‌های مودی معتقدند بسامد وقوع همه بخش‌های تجربه با یافته‌های مودی همخوانی ندارد (Bremmer, 2002: 88).

پژوهش‌هایی که در سال‌های اخیر سامان یافته حکایت از آن دارد که مؤلفه‌های الگوی مودی چندان جامع نیست و تنها در معدودی از تجربه‌های بحرانی و غیربحرانی قابل ملاحظه است. در عوض، مؤلفه‌های پنج‌گانه رینگ، به رغم آنکه نواقصی دارد، از همپوشانی افزون‌تری نسبت به الگوی مودی برخوردار است (Fox, 2003: 326). علاوه بر نواقص الگوی مودی در احصای مؤلفه‌های تجربه، غفلت او از برخی اقسام تجربه و بی‌توجهی وی به فقدان معنادار پاره‌ای مؤلفه‌ها در میان گروه‌هایی از تجربه‌گران باعث شد تا جامعیت و دقت یافته‌های او بعدها با تردید روبه‌رو شود. یکی از این موارد، میزان وقوع تجربه‌های جهنمی است که ظاهراً مودی آنها را کمتر از میزان شیوع واقعی برآورد کرده است (Atwater, 1992).

۲. تبیین‌های مختلف تجربه نزدیک به مرگ

مودی در نخستین کتاب خود، تفسیرهای محتمل در باب تجربه‌های نزدیک به مرگ را در سه رده کلی تفسیرهای فراطبیعی (supernatural)، طبیعی / علمی (natural/scientific) و روان‌شناختی (psychological) طبقه‌بندی کرد. تبیین‌های علمی و روان‌شناختی در رده‌بندی مودی، خود به رده‌های جزئی‌تر تقسیم می‌شود. اکنون پیشرفت‌های روزافزون دانشمندان در طب و روان‌شناسی همراه با توجه بیش از پیش آنان به موضوع تجربه‌های نزدیک به مرگ، تعداد قابل توجهی از تبیین‌های طبیعت‌گرایانه (naturalistic) را به ثمر نشانده است.

فیزیولوژی و روان‌شناسی اصلی‌ترین مصادر تبیین‌های طبیعت‌گرایانه ناظر به تجربه نزدیک به مرگ به شمار می‌روند. این‌گونه تبیین‌ها، تجربه نزدیک به مرگ را ناشی از علل فیزیولوژیک یا واکنش‌های روانی تجربه‌گران در مواجهه با لحظات بحرانی وقوع احتمالی مرگ می‌دانند و بر این اساس، بی‌آنکه این پدیده را شاهدهی دالّ بر وجود ساحتی غیرمادی در انسان تلقی کنند، متعلّق ادراکات تجربه‌گران را غیرواقعی، توهّمی و برساخته‌ساز و کارهای مادی می‌دانند.

نگاهی جامع به تبیین‌های مختلف تجربه نزدیک به مرگ، شامل تبیین‌های فراطبیعی و طبیعت‌گرایانه (که بررسی جزئیات مبسوط آنها خارج از مقصد این نوشتار است)

نشان می‌دهد که تا کنون هیچ تبیینی از عهده توضیح کامل و بسنده این تجربه بر نیامده است. بسیاری از پژوهشگران نیز پس از سال‌ها تلاش و بررسی در مطالعه این پدیده، نهایتاً اظهار داشتند که تا کنون هیچ یک از تبیین‌های فیزیولوژیکی، روان‌شناختی، داروشناختی (pharmacological) و جمعیت‌شناختی از عهده توضیح کامل مؤلفه‌های تجربه و ساز و کار توانایی‌های شناختاری افراد در حین وقوع آن بر نیامده است. در چنین وضعیتی اگرچه به لحاظ نظری امکان تبیین علمی تجربه منتفی نیست اما ظاهراً دانش فعلی بشر هنوز از عهده این کار بر نیامده است.

با نگاهی جامع و غیرتقلیل‌گرایانه به تبیین‌های مختلف تجربه نزدیک به مرگ می‌توان دریافت که هر یک از این تبیین‌ها می‌توانند با عطف توجه به ساحتی از این پدیده در نهایت به کمک یکدیگر، تفسیری جامع از آن به دست دهند. وقوع تجربه نزدیک به مرگ بی‌شک متناظر با برخی ساز و کارهای عصب‌شناختی در مغز است. سایر ساز و کارهای فیزیولوژیک بدن انسان نیز چه بسا در حین وقوع تجربه ایفای نقش می‌کنند. بدیهی است که تبیین‌های فیزیولوژیکی می‌توانند در این حیطه نظریه‌پردازی کنند. جنبه‌های روان‌شناختی تجربه نزدیک به مرگ نیز از برجسته‌ترین ابعاد این پدیده به شمار می‌رود. بر این اساس، تبیین‌های روان‌شناختی می‌توانند با به کار بستن اصول روان‌شناسی، در باب کیفیت وقوع، عمق و اثرات پسینی تجربه روشنگری کنند. کیفیت تأثیر پیش‌زمینه‌های فرهنگی - مذهبی تجربه‌گران در منظره‌آمیزی تجربه‌های آنان نیز می‌تواند موضوع تأملات روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و الاهیاتی واقع شود. فراز و فرود مفهوم حیات پس از مرگ در ادوار مختلف تاریخ که از قبل بررسی تجربه‌های نزدیک به مرگ قابل پیگیری است، یکی دیگر از جنبه‌های مطالعاتی این پدیده است که می‌تواند محل توجه جامعه‌شناسی و فلسفه واقع شود. و بالأخره بررسی امکان وجود ساحتی غیرمادی و مستقل از ماده در انسان و تداوم احتمالی آن پس از مرگ نیز از جمله مسائلی است که نظرگاه‌های فراطبیعت‌گرایانه می‌توانند مبتنی بر شواهد قابل اعتنا و مدارک متقن، آن را موضوع بحث و بررسی قرار دهند.

۱.۲. رهیافت ادیان ابراهیمی در تبیین تجربه‌های نزدیک به مرگ

اغلب پیروان ادیان بزرگ در سراسر جهان، گستره زندگی بشر را به حیات مادی دنیایی محدود نمی‌دانند و هر یک با روایت‌های خاص خود، مدافع تداوم حیات و

تجربه‌های نزدیک به مرگ: بررسی چستی و نحوه دلالت آن در اثبات حیات پس از مرگ / ۹۷

آگاهی انسان در ساحت دیگری از هستی هستند. باور به نظام جزادهی در حیات پس از مرگ، که عموماً بر تصاویر دوقطبی ناظر به سرانجام نیکوکاران و بدکرداران تأکید می‌ورزد، از دیگر ویژگی‌های مشترک اغلب ادیان بزرگ جهان به شمار می‌رود. این ویژگی‌های مشترک در کنار برخی دیگر از خصایص کمتر متداول باعث شده است تا ارتباط تأمل‌برانگیزی میان تجربه‌های نزدیک به مرگ و آموزه‌های آخرت‌شناسانه ادیان بزرگ جلب نظر کند.

به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران، آموزه‌های دینی قابلیت‌های خوبی برای توضیح و تبیین ابعادی از این‌گونه تجربه‌ها دارند، اما از آنجایی که موضوع تجربه‌های نزدیک به مرگ تا کنون عمدتاً در غرب مسیحی محل بحث و بررسی قرار گرفته است، مشهورترین پاسخ‌ها و اظهارنظرهای الهیاتی در این باره نیز غالباً از سوی معدودی از الهی‌دانان مسیحی ابراز شده است. از این‌رو، اسلام و یهودیت درباره این موضوع عمدتاً سکوت اختیار کرده‌اند. در مسیحیت نیز به رغم واکنش برخی از فیلسوفان و الهی‌دانان، کلیسای کاتولیک هیچ موضع رسمی‌ای در این باره اتخاذ نکرده است (Fox, 2003: 11).

در این میان، برخی از پژوهشگران معتقدند تاکنون از توان بالقوه ادیانی نظیر اسلام، که در سنت‌های عرفانی خود قابلیت‌های فراوانی برای تحلیل این‌گونه پدیده‌ها دارند، بهره‌برداری نشده است و بر این اساس، الهی‌دانان مسلمان از توان بالقوه قابل توجهی برای بررسی این‌گونه پدیده‌ها برخوردارند (Ibid.: 345). علاوه بر این، به نظر می‌رسد، میراث روایی مسلمانان (به ویژه در میان شیعیان) نیز در مقایسه با متون مقدس یهودیان و مسیحیان از قابلیت‌های بالایی برای توضیح ابعاد و مؤلفه‌های مختلف تجربه نزدیک به مرگ برخوردار است. اما با وجود این، به نظر می‌رسد اغلب فیلسوفان و الهی‌دانانی که به ادیان ابراهیمی تعلق خاطر دارند، از نتیجه بیش از سی سال تلاش پژوهشگران در حوزه مطالعات مربوط به تجربه‌های نزدیک به مرگ به سادگی گذشته‌اند و در بیشتر موارد آن را جدی نگرفته‌اند، حال آنکه برخی از نتایج این پژوهش‌ها علاوه بر آنکه تا کنون به وضوح محل بحث فلسفه و الهیات بوده است، افق‌های جدید و یافته‌های حیرت‌انگیزی را پیش روی فیلسوفان و الهی‌دانان قرار می‌دهد.

اگرچه واکنش الهی‌دانان، به ویژه در حوزه ادیان ابراهیمی، راجع به تجربه نزدیک به مرگ بسیار محدود و معدود بوده است، اما این واکنش‌های معدود، کاملاً متنوع و

متفاوت است. با بررسی این تفسیرهای متفاوت و متباعدی که از این تجربه به دست داده شده، دست‌کم به دو نتیجه مهم می‌توان دست یافت:

نخست آنکه این تجربه نمی‌تواند به وضوح و صرفاً از گزاره‌های آخرت‌شناسانه دینی خاص یا سنتی معنوی (spiritual tradition) حمایت کامل کند. دوم آنکه تحلیل مفاد تجربه حکایت از آن دارد که ما با پدیده‌ای ذاتاً متغیر و متلون (protean) مواجهیم. این تغییر و تلون گاهی از حیث قابلیت‌های تجربه برای انطباق با سنت‌های دینی متفاوت و متعارض است و گاهی به دلیل ماهیت تفسیرپذیر آن است که سنت‌های دینی مختلف می‌توانند از آن برای تحکیم مبانی الاهیاتی و جهان‌بینی خود بهره‌برداری کنند. به این ترتیب اگرچه بسندگی تفاسیر دینی ناظر به این پدیده با تردیدهای فراوانی روبه‌روست، اما مطمئناً در میان این تفاسیر متفاوت، برخی از اعتبار و وجاهت بیشتری در مقایسه با سایرین برخوردارند (Ibid.: 339-340).

البته در این میان، نباید از نظر دور داشت که اگرچه سنت‌های فلسفی - عرفانی ادیان ابراهیمی، به ویژه اسلام از میراث پربراری در اثبات جاودانگی و توصیف کیفیت تداوم آگاهی انسان در ساحت دیگری از هستی بهره می‌برند، اما با وجود این، به نظر می‌رسد استناد به پدیده‌هایی مشابه تجربه‌های نزدیک به مرگ در این باره چندان شناخته‌شده نبوده است و غالباً از این سنت غنی و ارجمند غایب است. اما در عین حال، در برخی موارد، تفسیر و تأویل گزاره‌های آخرت‌شناسانه در این سنت‌های فلسفی - عرفانی، بسیار عمیق و قابل توجه بوده است،^۳ به نحوی که بهره‌مندی از آنها در تفسیر و تبیین بخش‌هایی از تجربه نزدیک به مرگ، می‌تواند نتایج درخشانی به همراه داشته باشد.

۳. بررسی نحوه دلالت تجربه‌های نزدیک به مرگ در اثبات حیات پس از مرگ

سخن گفتن در باب نحوه دلالت تجربه‌های نزدیک به مرگ در اثبات حیات پس از مرگ، در واقع بررسی امکان صحت تبیین‌های فراطبیعی است که تبیین‌های دینی یکی از زیرمجموعه‌های آن به شمار می‌رود. ما در ادامه خواهیم کوشید تا توان مجموعه شواهد و قراینی را که به سود تبیین‌های فراطبیعت‌گرایانه وجود دارد در قیاس با تبیین‌های طبیعت‌گرایانه بسنجیم و از این رهگذر، تصویر روشنی از دلالت این پدیده در اثبات حیات پس از مرگ به دست دهیم.

۱.۳. معقولیت مبتنی بر مجموعه‌ای از شواهد و قراین

واقعیت آن است که اغلب پژوهشگرانی که در دهه‌های اخیر به موضوع تجربه‌های نزدیک به مرگ پرداخته‌اند، پرسش از بقای آگاهی پس از مرگ کالبد فیزیکی را مغفول نهاده‌اند و در عوض، عمدتاً به موضوعات کمتر جدل‌آمیز نظیر تغییرات نگرشی و ارزشی تجربه‌گران پس از تجربه یا ساز و کارهای فیزیولوژیک وقوع تجربه پرداخته‌اند. حال آنکه این پدیده را بر اساس پرسش فوق نیز می‌توان محل بحث و بررسی قرار داد. علاوه بر این، پژوهش‌های اخیر حکایت از آن دارد که بسیاری از ویژگی‌های تجربه نزدیک به مرگ چندان ویژه این تجربه نیست و در بسیاری دیگر از تجربه‌های روانی فراهنجار نیز نظایر آن دیده می‌شود. از میان این تجربه‌های نامتعارف، که برخی ویژگی‌های آنها با ویژگی‌های تجربه نزدیک به مرگ همپوشانی دارد، می‌توان به تجربه خروج از کالبد، برخی تجربه‌های عرفانی، تجربه‌های ظهور ارواح (apparitional) و غیب‌گویی (clairvoyant) اشاره کرد. این پیشینه باعث شده است که بسیاری از محققان، تجربه نزدیک به مرگ را نهایتاً موضوعی مرتبط با وضعیت‌های دیگرگون آگاهی تلقی کنند و مسئله بقای پس از مرگ را چندان با این پدیده مرتبط ندانند (Cook et al, 1998: 378).

اما آیا در تجربه‌های نزدیک به مرگ، شواهد و قراین قابل توجهی به چشم می‌خورد که حاکی از وجود آگاهی مستقل از ماده در انسان و امکان تداوم آن پس از مرگ باشد؟ به اعتقاد برخی، مهم‌ترین دلایل فراوان‌شناختی ارائه‌شده در اثبات حیات پس از مرگ عمدتاً ناظر به *خاطرات زندگی‌های قبل*، *تجربه دیدار با درگذشتگان* و *تجربه مرگ و بازگشت دوباره به زندگی* بوده است. اما مسئله‌ای که در قبال این‌گونه شواهد وجود دارد آن است که تبیین‌های مختلفی درباره آنها وجود دارد که تنها در یکی از آنها این پدیده‌ها دال بر حیات پس از مرگ انگاشته می‌شود. طبق احصای کلاک و مارتین (Kolak and Martin)، مشهورترین تبیین‌هایی که تا کنون خود را متکفل توضیح این پدیده‌ها دانسته‌اند، حداقل در چهار رده کلی قابل طبقه‌بندی‌اند:

- تبیین‌هایی که این پدیده‌ها را نوعی دروغ و حقه‌بازی تلقی می‌کند؛
- تبیین‌هایی که این پدیده‌ها را نوعی اوضاع و احوال ناآشنا اما معمولی به شمار می‌آورند؛^۵

- تبیین‌های فرا روان‌شناختی نظیر ادراکات فراحسی؛^۵

- تبیین‌هایی که این پدیده‌ها را ناظر به حیات پس از مرگ می‌داند (کلاک و مارتین، ۱۳۸۸: ۱۳۷-۱۳۸).

به این ترتیب، مدافعان هر یک از تبیین‌های مذکور باید اثبات کنند که شواهد و قراین دال بر تبیین مختار آنان، در مقایسه با سایر تبیین‌ها، جامعیت و بسندگی بیشتری دارد. در این میان، برخی معتقدند انتخاب گزینه چهارم حتی در مواردی که سه تبیین دیگر بر حسب ظاهر راه‌گشا نیست، چندان معقول به نظر نمی‌رسد. زیرا همواره این احتمال وجود دارد که این‌گونه پدیده‌های عجیب و به ظاهر نامتعارف، تبیین‌های معمولی داشته باشند که هنوز ناشناخته مانده‌اند. وانگهی از اینکه شواهد و قراین، سه تبیین نخست را حمایت نمی‌کند، نمی‌توان صحت تبیین چهارم را نتیجه گرفت. علاوه بر همه این احتمالات، حتی در مواردی که همه تبیین‌های معمول، واضح‌البطلان به نظر می‌رسند، امکان تبیین‌های فراروان‌شناختی که لزوماً مثبت حیات پس از مرگ نیستند وجود دارد. برای مثال، ممکن است برخی ویژگی‌های تجربه نزدیک به مرگ ناظر به ادراکات فراحسی باشد. این‌گونه ادراکات (در صورت اثبات) صرفاً چارچوب ادراکات حسی انسان را توسعه می‌دهند و چالشی جدی پیش روی فیزیکالیسم خواهند بود، اما به سادگی و لزوماً بر ادامه حیات انسان پس از مرگ دلالت ندارند. برخی امروزه معتقدند در باب تجربه‌های نزدیک به مرگ، امکان صحت تبیین‌های فراروان‌شناختی و تبیین‌های ناظر به حیات پس از مرگ به یک اندازه است. بنابراین، تا زمانی که شواهد و قراین محکم‌تری به نفع یکی از طرفین وجود ندارد، ترجیح بلامرحج جایز نیست (همان: ۱۳۸-۱۴۱). اما از سوی دیگر، برخی دیگر از پژوهشگران معتقدند مجموعه‌ای از قراین وجود دارد که می‌تواند ما را در ترجیح تبیین‌های فراطبیعت‌گرایانه موجه جلوه دهد.

امیلی ویلیامز کوک (Emily Williams Cook) و همکارانش با بررسی سه ویژگی تجربه نزدیک به مرگ، که به نظر می‌رسد چه بسا بتواند شهادی بر حیات پس از مرگ تلقی شود، طرحی پژوهشی را سامان داده‌اند.^۶ آنان با بررسی سه ویژگی افزایش توجه و آگاهی در حین تجربه، مشاهده کالبد از موضعی متفاوت در فضا و ادراکات حسی فراهنجار در گزارش تجربه‌های چهارده نفر از تجربه‌گران^۷ به نتایج قابل توجهی دست یافته‌اند. کوک و همکارانش معتقدند بررسی‌های آنان درباره این جامعه آماری دست‌کم نتایج زیر را در پی داشته است:

تجربه‌های نزدیک به مرگ؛ بررسی چستی و نحوه دلالت آن در اثبات حیات پس از مرگ / ۱۰۱

- بر اساس ویژگی نخست (افزایش آگاهی و توجه در حین تجربه) وضوح ذهنی (mental clarity) منحصراً موقوف کارکردهای فیزیولوژیک نیست.

- بر اساس ویژگی دوم (تجربه‌های خروج از کالبد) آگاهی می‌تواند جدا (و نه مستقل) از کالبد فیزیکی به فعالیت‌های خود ادامه دهد.

- بر اساس ویژگی سوم (ادراکات حس فراهنجار) تجربه‌های نزدیک به مرگ، در اصل، تجربه‌هایی صرفاً ذهنی به شمار نمی‌روند.

به اعتقاد این پژوهشگران، اگرچه سه ویژگی مورد بررسی در این طرح پژوهشی هیچ یک به تنهایی دال بر بقای آگاهی پس از مرگ نیست، اما هنگامی که همه آنها در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، صحت فرضیه بقا (survival theory) را با احتمال بیشتری روبه‌رو می‌کند (Cook et al, 1998).

علاوه بر موارد پیش گفته، نوع خاصی از دیدار با افراد در گذشته حین تجربه نزدیک به مرگ نیز می‌تواند مؤید ماهیت فراطبیعی و غیرتوهمی این پدیده تلقی شود. مشاهده دوستان و خویشان در گذشته به خودی خود می‌تواند تبیین توهمی داشته باشد. فردی که خود را مرده می‌انگارد، احتمالاً به لحاظ روانی توقع دارد که دوستان و خویشان در گذشته خود را ملاقات کند و لاجرم آنان را مشاهده می‌کند. علاوه بر این، نوعی ساز و کار تدافعی برای کاهش ترس از مرگ نیز می‌تواند توهم همراهی و بازپیوستن به دوستان و خویشان در گذشته را پدید آورد. اما در این میان، مواردی وجود دارد که فرد در حین تجربه نزدیک به مرگ، تازه‌درگذشتگانی را ملاقات می‌کند که هم‌زمان یا کمی قبل از فرد تجربه‌گر در گذشته‌اند و وی پیش از این تجربه هیچ‌گونه اطلاعی از وضعیت آنان نداشته است. بدیهی است که وجود این‌گونه تجربه‌ها، نظریه توهمی بودن چنین مشاهداتی را تضعیف می‌کند (Ibid.).

تجربه‌های نزدیک به مرگ مشترک را نیز می‌توان با توجه به این مطلب مطمح نظر قرار داد. در این‌گونه تجربه‌ها دو نفر در لحظه‌ای واحد، تجربه‌ای مشترک و یکسان را، که ناظر به واقعیتی مشترک بوده است، از سر گذرانده‌اند. مثلاً دو نفر که در لحظه‌ای واحد دچار مرگ بالینی شده‌اند، یکدیگر را در حالت غیرجسمانی ملاقات کرده، از وضعیت یکدیگر مطلع شده‌اند (Atwater, 2008).^۱

به این ترتیب آیا هنگامی که همه شواهد و قراین پیش گفته را همراه با الزامات سایر تجربه‌های فراروان‌شناختی مشابه و تجربه‌های نزدیک به مرگ کودکان و نابینایان یک‌جا مد نظر قرار دهیم، می‌توانیم از احتمال صحت فریضه بقا دفاع کنیم؟

واقعیت آن است که عمده‌ترین انتقاد مخالفان در برابر شواهدی از قبیل ادراکات حسی فراهنجار، مشاهدات عینی در تجربه خروج از کالبد یا تجربه‌های بصری نابینایان، خدشه در صحت گزارش‌های ناظر به این موارد بوده است. از منظر مخالفان، گزارش مربوط به این‌گونه موارد سال‌ها بعد ثبت و ضبط شده است. از این‌رو چندان قابل اعتماد نیست. آنها همواره به صراحت اعلام کرده‌اند که اگر شواهدی نظیر تجربه‌های بصری نابینایان، چنان‌که ادعا می‌شود، صحت داشته باشد، وجود ساحتی غیرجسمانی برای انسان و امکان بقای آگاهی او پس از مرگ از شواهدی متقاعدکننده برخوردار خواهد بود، ولی مسئله آن است که این شواهد، بسنده و قابل اعتماد نیستند (Fox, 2003: 341).

اما مدافعان رویکردهای فراطبیعت‌گرایانه معتقدند در صورتی که نقصانی در حافظه افراد پدیده نیامده باشد و امکان دروغ‌گویی و انگیزه‌های غیراخلاقی در میان نباشد، می‌توان به این گزارش‌ها اعتماد کرد؛ البته درباره بسیاری از گزارش‌های موجود چنین شرایطی برقرار است. علاوه بر این، امروزه حجم معتنابهی از گزارش‌های ناظر به مشاهدات عینی حین تجربه خروج از کالبد وجود دارد و درباره بسیاری از آنها شواهد و قراینی دال بر صحت ادعاهای تجربه‌کنندگان به دست آمده است. اما همان‌گونه که لاکاتوش نیز در این باره تفتن یافته است، واقعیت تاریخ علم حکایت از آن دارد که دانشمندان و مدافعان نظریات علمی به مجرد مواجهه با موارد متناقض به هیچ‌رو دفعتاً از یک نظریه دست برنمی‌دارند، بلکه بلافاصله در پی فرضیات نجات‌برمی‌آیند، یا اگر امکان چنین کاری وجود نداشته باشد، بی‌قاعدگی موجود را تا جایی که ممکن است نادیده تلقی می‌کنند (نک: Lakatos, 1978: 71-72; 86-87).

ظاهراً این وضعیت درباره چالش‌هایی که تجربه‌های نزدیک به مرگ برای الگوهای مادی‌گرایانه به همراه دارد نیز صادق است. البته این موضوع به هیچ‌رو از وظیفه سرنوشت‌ساز مدافعان فرضیه بقا در جهت رفع نواقص و ضعف‌های شواهدی که به آن استناد می‌کنند، نمی‌کاهد. تردیدی در آن نیست که شواهد و قراین موجود در جهت اثبات صدق مدعای تجربه‌گرانی که از ادراکات حسی فراهنجار، مشاهدات عینی خارج از کالبد و مواردی از این قبیل سخن می‌گویند، نیازمند پشتوانه‌های محکم‌تری است. طبیعی است که این‌گونه پدیده‌ها به دلیل عواقب و تبعات سرنوشت‌ساز و ویرانگری که برای الگوهای مادی‌گرایانه به همراه دارد، با وسواس، انکار و سخت‌گیرهای بعضاً نامعقول مدافعان آن مواجهه شود، اما با وجود این، به نظر می‌رسد اگرچه هیچ ویژگی

تجربه‌های نزدیک به مرگ؛ بررسی چستی و نحوه دلالت آن در اثبات حیات پس از مرگ / ۱۰۳

یا نوع خاصی از تجربه‌های نزدیک به مرگ به تنهایی نمی‌تواند نظریه بقا را به انتخابی موجه بدل کند، اما چنان‌که گفته آمد، هنگامی که مجموعه‌ای از ویژگی‌ها یا انواعی از تجربه‌های نزدیک به مرگ در این زمینه بررسی می‌شود، انتخاب فرضیه بقا صورت معقول‌تری می‌یابد.

۲.۳. روایت حداقلی از فرضیه بقا

اغلب تجربه‌گران، خود تردیدی ندارند که تجربه‌هایشان دال بر حیات پس از مرگ و تداوم آگاهی آنان در ساحت دیگری از هستی است. آنان پس از این تجربه، به جای آنکه مرگ را پایان زندگی بدانند، آن را انتقال از یک زندگی به زندگی متفاوت دیگر تلقی می‌کنند. عمق اثرگذاری تجربه در ذهن آنان به حدی است که هیچ‌گاه خود را نیازمند اثبات آنچه یافته‌اند نمی‌بینند. وجود حیات پس از مرگ و یافته‌های آنان در خلال تجربه نزدیک به مرگ، آن قدر برای آنان واقعی و حتمی است که هرگز خود را درگیر اثبات آن برای دیگران نمی‌کنند (Moody, 1978: 146). اما از سوی دیگر، بسیاری از محققان معتقدند از آنجایی که هیچ یک از تجربه‌گران واقعاً برای همیشه نمرده است، بنابراین با استناد به این تجربه‌های موقت نمی‌توان به اثبات حیات پس از مرگ نقب زد. این گروه از پژوهشگران برآنند که وجود تجربه‌های نزدیک به مرگ، در بهترین حالت می‌تواند چالشی را که پیش روی ایمان به حیات پس از مرگ قرار دارد، اندکی محدودتر کند، اما هرگز از عهده رخنه‌پوشی کامل آن برنمی‌آید (Bryant and peck (eds.), 2009: 775).

به نظر می‌رسد سخن این گروه از پژوهشگران، در عین حال که از پشتوانه معقولی بهره می‌برد، ما را بر آن خواهد داشت تا مفهوم محدودتری از فرضیه بقا را مد نظر قرار دهیم، چراکه به هر روی وقوع مرگ زیست‌شناختی (با تعریفی که پیش‌تر از آن ارائه دادیم) درباره هیچ یک از تجربه‌گران قابل اثبات نیست. از این رو نمی‌توان صرفاً با استناد به این پدیده، درباره سرانجام آگاهی انسان پس از توقف کامل و برگشت‌ناپذیر فعالیت‌های مغزی نظریه‌ای بنا نهاد. اما تجربه‌های نزدیک به مرگ، از آن رو که چالشی پیش روی دیدگاه‌های رایج در فیزیولوژی اعصاب و نظرگاه‌های متداول در تبیین رابطه میان مغز و آگاهی پدید آورده، امکان وجود آگاهی مستقل از ماده و احتمال تداوم آن پس از مرگ را بیش از پیش افزایش داده است. به این ترتیب، ما ناگزیر خواهیم بود روایتی حداقلی را از فرضیه بقا در باب تجربه‌های نزدیک به مرگ محتمل بدانیم. بر

این اساس، چنانچه تجربه‌های نزدیک به مرگ در خوش‌بینانه‌ترین حالت مؤید حیات پس از مرگ به شمار آید، نمی‌توان جاودانگی به معنای زندگی ابدی پس از مرگ را از آن نتیجه گرفت، چه آنکه جاودانگی گاهی صرفاً به معنای زندگی پس از مرگ به کار می‌رود و گاهی به معنای زندگی همیشگی پس از مرگ. تجربه‌های نزدیک به مرگ، چنانچه مؤید حیات پس از مرگ به شمار آید، با یک نگاه دقیق فلسفی مقتضی جاودانگی به معنای نخست خواهد بود. اما چنان‌که گفته آمد، دلالت این پدیده بر معنای نخست جاودانگی نیز از آن رو که اثبات وقوع مرگ زیست‌شناختی درباره تجربه‌گران امکان‌پذیر نیست، میسر نخواهد بود و بنابراین فرضیه بقا به امکان وجود آگاهی فارغ از کالبد فیزیکی در انسان فرو کاسته خواهد شد. در این میان، اگرچه امکان وجود این نوع از آگاهی در انسان می‌تواند به عنوان مقدمه‌ای برای حرکت در مسیر اثبات حیات پس از مرگ و احیاناً جاودانگی به کار بسته شود، اما طی این مسیر دشوار و طولانی همچنان نیازمند پیشرفت‌های بیشتر در مسیر مطالعه تجربه نزدیک به مرگ و تلاش‌های بیش از پیش فیلسوفان و الاهی‌دانان خواهد بود.

همان‌طور که مودی در دوران نخست حیات علمی خود عقیده داشت طرح‌های پژوهشی بزرگی که صرفاً با هدف اثبات حیات پس از مرگ از رهگذر بررسی این‌گونه تجربه‌ها سامان می‌یابد، محتملاً ناشیانه و با نظر به سطح فعلی دانش بشری، بلندپروازانه است. اثبات حیات پس از مرگ صرفاً با اتکا به شواهد علمی، امکان‌پذیر نیست. اما در عوض، راستی‌آزمایی برخی نظریه‌های رایج علمی از طریق بررسی این‌گونه تجربه‌ها به نتایج مفیدی منجر خواهد شد که هم قوت آن نظریات را برمی‌رسد و هم به کشف عمیق‌تر تجربه نزدیک به مرگ می‌انجامد. بر این اساس، می‌توان تصور کرد که چه بسا روزی از مجموع نتایج این‌گونه بررسی‌ها و نه صرفاً با استناد به یک دلیل واحد، مسئله غامض حیات پس از مرگ از میان برود، اما این امر مستلزم طی مسیری طولانی و چه بسا قرن‌ها بذل جهد پژوهشگران مختلف خواهد بود. از این منظر کاملاً محتمل است که بالأخره روزی همه انسان‌ها سرانجام به نحوی معقول متقاعد شوند که بُعد دیگری از هستی وجود دارد که حیات ما پس از مرگ در آن تداوم خواهد یافت.

نتیجه

مسئله تجرد نفس و اثبات حیات پس از مرگ در زمره آن گروه از مسائل فلسفی است که هم از رهگذر روش عقلی صرف می‌توان درباره آن سخن گفت و هم با بهره‌مندی از روش‌های عقلی - تجربی و برهان‌های پسینی نشئت‌گرفته از این روش‌ها (نظیر تجربه‌های نزدیک به مرگ) می‌توان در باب صدق و کذب آنها اظهار نظر کرد. نوشتار حاضر، که با بررسی چیستی و ابعاد مختلف تجربه نزدیک به مرگ به عنوان یکی از برهان‌های پسینی دال بر حیات اخروی، نحوه دلالت آن در اثبات حیات پس از مرگ را موضوع اصلی تأملات خود قرار داده بود، در نهایت نشان داد که تفاسیر فراطبیعت‌گرایانه از تجربه‌های نزدیک به مرگ، که آن را نگاهی اجمالی به جهان واپسین و برهانی دال بر حیات پس از مرگ به شمار می‌آورند، با یک ناکامی مبنایی دست به گریبان خواهند بود. رفع این ناکامی با نظر به تعریفی که از مرگ زیست‌شناختی ارائه شد، ناممکن به نظر می‌رسد. اما در عین حال، نباید از نظر دور داشت که این دشواری ناظر به مقام اثبات است و همانند بسیاری از قضایای جدلی‌الطرفین، امکان صدور حکم درباره عالم ثبوت منتفی است و همواره امکان ثبوت آنچه امکان اثبات آن وجود ندارد، به قوت خود باقی است. اما از سوی دیگر، دست‌کم اقسام و ویژگی‌هایی از تجربه نزدیک به مرگ وجود دارد که به نحوی معقول، عدم جامعیت دیدگاه‌های رایج در حوزه فیزیولوژی اعصاب و ضرورت بازخوانی انتقادی دیدگاه متعارف در باب رابطه میان مغز و ذهن را یادآور می‌شود. این بازخوانی و تجدید نظر، در عین حال که امکان وجود آگاهی فارغ از کالبد فیزیکی را در انسان بیش از پیش محتمل می‌داند، حرکت در مسیر اثبات عقلی - تجربی حیات پس از مرگ را در بستری هموارتر از گذشته به پیش خواهد برد.

در این میان، نباید از نظر دور داشت که موضوع تجربه نزدیک به مرگ و ناکامی مبنایی این برهان پسینی در اثبات حیات پس از مرگ، منطقاً نباید به مثابه خدشه در گزارش‌های موجود در منابع موثق ادیان توحیدی مبنی بر زنده شدن مردگان توسط برخی از پیامبران (به مثابه یکی دیگر از برهان‌های تجربی دال بر جاودانگی) به شمار آید. چنان‌که گفته آمد، تمایز نهادن میان مقام اثبات و ثبوت و عدم امکان اثبات قطعی مرگ زیست‌شناختی در تجربه‌های نزدیک به مرگ، خود به خود تمایزی بنیادین میان این تجربه‌ها و گزارش‌های دینی ناظر به زنده شدن مردگان در نحوه دلالت بر

جاودانگی می‌نهد، چنان‌که در مقام احصای برهان‌های تجربی دالّ بر جاودانگی نیز، این دو به مثابه دو برهان متمایز مد نظر قرار می‌گیرند. از این‌رو ناکامی یکی از این برهان‌های تجربی در مقام اثبات، به معنای خدشه در ثبوت گزارش‌های مرتبط با برهان تجربی دیگر نخواهد بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. در اینجا مراد از پدیدارشناسی، درک چستی تجربه نزدیک به مرگ از رهگذر بررسی ویژگی‌ها و ابعاد مختلف آن است. این موضوع از آن حیث که متعلق تجربه گروهی از افراد واقع شده، بررسی می‌شود.

۲. این تأکید از آن‌روست که در موارد بسیار نادر، برخی افراد که در معرض ترس شدید و شوک‌آور قرار داشته‌اند نیز از وقوع تجربه نزدیک به مرگ خبر داده‌اند. در این باره نک:

Elsaesser Variano, 1997: 1

۳. یکی از این نمونه‌ها رویکرد فلسفی، عرفانی و کلامی صدرالمتألهین شیرازی در کتاب *چهارم/سفر* است که به تعبیر سید حسین نصر، از حیث بررسی‌های پدیدارشناسانه درباره مرگ، مشابه کتاب *تبتی مردگان* است (نصر و لیمن، ۱۳۸۶: ۲۰۸/۳).

۴. تبیین‌های فیزیولوژیکی و روان‌شناختی را می‌توان ناظر به این رده دانست.

۵. تبیین‌های فراروان‌شناختی لزوماً مثبت حیات پس از مرگ نیستند.

۶. کوک و همکارانش با اذعان به اینکه بررسی‌های آنان نیز در این مقاله همانند تحقیقات مشابه ضعف‌هایی دارد، خاطر نشان می‌کنند که اگر بسیاری از این بررسی‌ها در زمانی انجام می‌شد که شاهدان بالقوه در دسترس بودند، نتایج دقیق‌تر و قابل اعتمادتری در دست بود.

۷. گزارش تجربه هفت نفر از این افراد پیش از پژوهش کوک و همکارانش منتشر شده و هفت نفر باقی‌مانده کسانی هستند که این پژوهشگران، خود با آنها گفت‌وگو کرده‌اند.

۸. برای اطلاع بیشتر در این باره نک: Atwater, 2004: Va: 122-193.

تجربه‌های نزدیک به مرگ؛ بررسی چستی و نحوه دلالت آن در اثبات حیات پس از مرگ / ۱۰۷

منابع

- گُلاک، دنیل و مارتین ریموند (۱۳۸۸). *پرسیدن مهم‌تر از پاسخ دادن است*، ترجمه: حمیده بحرینی، ویراسته: هومن پناهنده، چاپ دوم، تهران: هرمس.
- مودی، ریموند (۱۳۷۳). *نور آن سوی*، ترجمه: حسین جلیلیان، چاپ اول، تهران: جمال‌الحق.
- مورس، ملوین (۱۳۸۰). *ادراکات لحظات نزدیک به مرگ و تحولات روحی آن*، ترجمه: رضا جمالیان، چاپ دوم، تهران: مؤسسه اطلاعات.
- نصیری، سهیل؛ آوینی، میترا (کارگردان) (۱۳۸۶). *نسیمی از حقیقت*، شبکه یک سیمای جمهوری اسلامی ایران.
- نصر، سید حسین؛ لیمن، الیور (۱۳۸۶). *تاریخ فلسفه اسلامی*، جمعی از مترجمان، ویرایش اول، تهران: انتشارات حکمت، ج ۳.

Atwater, P. M. H. (2004). *We Live Forever*, A.R.E Press, Virginia Beach.

Atwater, P. M. H. (1992). "Is There a Hell? Surprising Observations about the Near- Death Experience", in: *Journal of Near Death Studies*, Vol. 10, No. 3: 149-160.

Atwater, P. M. H. (2008). "Is the after Life What We Think it is? A Challenge from Near-Death Experiences", Letter of the Editor of *Atlantis rising Magazine*, No. 71, sep/oct issue.

Blackmore, Susan (2004). *Consciousness: An Introduction*, Oxford University Press.

Bremmer, Jan. N, (2002). *THE Rise and Fall of the Afterlife*, London and New York, Routledge.

Bryant, Clifton D. and Peck, Dennis L. (eds.) (2009). *Encyclopedia of Death and the Human Experience*, USA: SAGE Publication.

Cook, Emily.w; Greyson, Bruce; Stevenson, Ian (1998). "Do any Near- Death Experiences Provide Evidence for the Survival of Human Personality after Death? ; Relevan features and Illustrative case report", in: *Journal of Scientific Exploration*, Vol. 12, No. 3: 377-406.

Elsaesser Valarino, Evelyn (1997). *On the other side of Life: Exploring the Phenomenon of the Near- Death Experiences*, translated by Michell Herzig Escobar, New York: Plenum Press.

Fox, Mark (2003). *Religion, Spirituality and the Near- Death Experience*, First Published, London and New York: Routledge.

Lakatos, Imre; Worrall, John; Currie, Gregory (eds.) (1978). *The Methodology of Scientific Research Programmes*, 1st Edition, Cambridge University Press, Vol. 1.

Moody, Raymond A. (1978). *Reflection on Life after Life*, Bantam edition, USA: Bantam Books.

Moody, Raymond (1975/2001). *Life after Life: The Investigation of a Phenomenon--Survival of Bodily Death*, USA: Harper Collins; The 25th Anniversary of the Classic Bestseller edition.

Parnia, Sam (2006). *What Happens When We Die?: A Groundbreaking Study into the Nature of Life and Death*, USA: Hay House.

Ring, K. (1980). *Life at Death: A Scientific Investigation of the Near-Death Experience*, New York: Coward, McCann, & Geoghegan.

San Filippo, David (1993). *Religious Interpretations of Near-Death Experiences*, available at: <http://lutz-sanfilippo.com/library/counseling/lsfinde.html>.